

نثر فارسی از قرن سیزده به بعد

اهداف کلی فصل

- ۱- آشنایی با نویسندگان، ادیبان و شاعران قرن سیزده تا اوایل قرن حاضر
- ۲- آشنایی با تاریخ سیاسی بر تاریخ ادبی در این دوران
- ۳- آشنایی با شیوه نگارش و محتوای آثار این دوران
- ۴- آشنایی با اندیشه و تدبیر عالمان ادبی این دوران



تخت مرمر کاخ گلستان — تهران

درآمدی بر نثر فارسی از قرن سیزده به بعد

در قرن سیزدهم هجری قمری فتنه‌ی چندین ساله فرو نشست و خورشید علم و ادب بار دیگر تابیدن گرفت و شاعران و ادیبان بزرگ در این عهد پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند. در این دوره نهضتی در علم و ادب پیدا شد که در تاریخ ادبیات، این دوره را (از سال ۱۲۱۲ تا ۱۳۱۳ ه. ق.) عهد تجدد یا بازگشت ادبی می‌نامند. در سال ۱۲۱۲ آقامحمدخان قاجار بدرود حیات گفت و فتحعلی‌شاه به جای او نشست. فتحعلی‌شاه خود دارای ذوق ادبی بود و خود و فرزندانش غالباً شعر می‌سرودند.

از علل انحطاط ایران در این عصر نیز می‌توان سیاست دوگانه و استعماری دولت روس و انگلیس را برشمرد؛ چرا که هر حرکت مورد تأیید انگلیس از طریق روس‌ها رد می‌شد و بالعکس حرکات مورد تأیید روس‌ها نیز از طریق انگلیسی‌ها مردود شناخته می‌شد.

قائم مقام فراهانی

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی از سادات حسینی فراهان است. او در سال ۱۱۹۳ هـ. ق. متولد شد. زیر نظر پدر دانشمندش میرزا عیسی قائم مقام پرورش یافت. در جوانی به خدمت دولت درآمد و سپس به تبریز رفت و در دفتر عباس میرزا به نویسندگی پرداخت. پس از مرگ فتحعلی شاه به همراه محمدشاه از تبریز به تهران بازگشت و به عنوان صدراعظم



مشغول خدمت شد، قائم مقام با سعایت حاسدان از چشم سلطان افتاد و در باغ نگارستان زندانی شد و پس از چندی در ماه صفر ۱۲۵۱ هـ. ق. به دستور شاه به قتل رسید. اثر مشهور او «منشآت» است.

منشآت قائم مقام نمونه‌ی نثر فصیح عصر قاجار است و اغلب آن را سرآغاز ساده‌نویسی در نثر فارسی معاصر می‌دانند. قائم مقام در نظم و نثر هر دو استاد بود. او سبک گلستان را تقلید کرده و به خوبی از عهده آن برآمده است. نمونه‌ای از نامه‌های او را می‌خوانیم.

مخدوم مهربان من. از آن زمان که رشته‌ی مراودت حضوری گسسته و شیشه‌ی شکیبایی از سنگ تفرقه و دوری شکسته، اکنون مدّت دو سال افزون است که نه از آن طرف بریدی و سلامی و نه از این جانب قاصدی و پیامی، طایر مکاتبات را پر بسته و کلبه‌ی مراودات را در بسته. تو بگفتی که به جا آرم و گفتم که نیاری عهد و پیمان وفاداری و دلداری و یاری الحمدلله فراغتی داری، نه حضری و نه سفری، نه زحمتی و نه بی‌خوابی، نه برهم خوردگی و نه اضطرابی.

مقدّری که به گل نکهت و به گل جان داد به هر که هر چه سزا دید حکمتش آن داد شما را طرب داد و ما را تعب. قسمت شما حضر شد و نصیب ما سفر. ما را چشم بر در است و شما را شوخ‌چشمی در بر. فرق است میان آن که یارش در بر است یا چشمش بر در. خوشا به حالت که مایه‌ی معاشی از حلال داری و هم انتعاشی در وصال، نه چون ما دل فگار و در چمن سراب گرفتار. روزها روزه‌ایم و شب‌ها به در یوزه. شکر خدای را که طالع نادری و بخت اسکندری داری. نبود نکویی بی که در آب و گل تو نیست. جز آن که فراموشکاری.

یاد یاران، یار را میمون بود	خاصه کان لیلی و آن مجنون بود
یاد آرید ای مهان زین مُرغزار	یک صبحی در میان مرغزار
این روا باشد که من در بند سخت	گه شما بر سبزه، گاهی بر درخت؟

مخلصان را امشب بزمی نهاده اسباب عیشی ترتیب داده، دلم پیاله، مطریم ناله، اشکم شراب، جگرم کباب. اگر شما را هوس چنین بزمی و یاد تماشای بی دلان عزمی است بی تکلفانه، به کلبه‌ام گذری و به چشم یاری به شهیدان کویت نظری.

ماییم و نوای بی‌نواایی بسم‌الله اگر حریف مایی

نکته

اعرابی را دیدم که پسر را همی گفت: يَا بَنِي إِنَّكَ مَسْئُولٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَاذَا اكْتَسَبْتَ وَلَا يُقَالُ بِمَنْ اِنْتَسَبْتَ. یعنی خواهند پرسید که عملت چیست نگویند پدرت کیست.

گلستان

فروغی بسطامی



میرزا عباس، فرزند آقاموسی در سال ۱۲۱۳ ه.ق. در عتبات متولد شد. هنوز سنی از او نگذشته بود که پدر خود را از دست داد. او به واسطه‌ی عموی خود نزد فتحعلی شاه بار یافت و مورد توجه او قرار گرفت. سپس به مشهد عزیمت کرد و در آنجا با قآنی معاشر شد. در زمان سلطنت محمدشاه به تهران بازگشت و از او نوازش‌ها دید. فروغی در زمان ناصرالدین شاه نیز مورد توجه شاهانه بود و سروده‌های سلطان را حکّ و اصلاح می‌نمود. او در سال ۱۲۷۴ ه.ق. پس از یک بیماری دارفانی را وداع گفت.

از غزلیات اوست :

کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
تا با خبر ز عالم بالا کنم تو را
تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم تو را
خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را
چندین هزار سلسله در پا کنم تو را
یک‌جا فدای قامت رعنا کنم تو را
هرگه نظر به صورت زیبا کنم تو را
ترسم خدا نخواسته رسوا کنم تو را
میر سپاه شاه صف آرا کنم تو را
کز خدمتش سکندر و دارا کنم تو را
زبید که تاج تارک شعرا کنم تو را

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
با صد هزار جلوه برون آمدی که من
بالای خود در آینه‌ی چشم من ببین
مستانه کاش در حرم و دیر بگذری
خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنم
گر افتد آن دو زلف چلیپا به چنگ من
طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند
زیبا شود به کارگه عشق کار من
رسوای عالمی شدم از شور عاشقی
با خیل غمزه گر به وثاقم گذر کنی
جم دستگاه ناصر دین شاه تاجور
شعرت ز نام شاه «فروغی» شرف گرفت

نکته

عمرو عاص گفت: جواب کنیزی مرا به شگفتی واداشت. وقتی پرسیدم: زیر سرپوش این طبق چیست؟

گفت: اگر می‌خواستند تو بدانی، سرپوش روی آن نمی‌گذاشتند.

ابوحیان توحیدی

خودآزمایی

- ۱- نمونه‌ای از آثار قائم مقام فراهانی را نام ببرید.
- ۲- اثر فوق به چه سبکی نوشته شده است؟
- ۳- این بیت را معنی کنید.
«مقدّری که به گُل نکهت و به گِل جان داد»
- ۴- «دلم پیاله، مطریم ناله، اشکم شراب و جگرم کباب» چه نوع تثری است؟
- ۵- فروغی در زمان حکومت کدام پادشاه به دربار راه یافت؟
- ۶- شعر دیگری از فروغی بسطامی نوشته و در کلاس بخوانید.

عبدالرحیم طالبوف



عبدالرحیم طالبوف در سال ۱۲۵۰ ه.ق. در کوی سرخاب تبریز دیده به جهان گشود. شانزده ساله بود که به تفلیس عزیمت کرد و در آنجا به مقاطعه کاری پرداخت.

در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه قاجار از راه قلم به بیداری مردم کوشید. از تألیفات او می‌توان، کتاب احمد، مسالک المحسنین و پندنامه‌ی مارکوس را نام برد. برای آشنایی بهتر با قلم عبدالرحیم طالبوف به قسمتی از «مسالک المحسنین» توجه کنید :

مسافرین هنوز از شهر بیرون نرفته بودند در دم چهارسو (بازار) به غوغای بزرگی برمی‌خورند. از میان بازار طناب کشیده‌اند و آن سوی طناب جمعی در زد و خوردند. معلوم می‌شود دختر کلاتر را به پسر بیگلریگی شوهر داده‌اند و عروس را با وجود راه نزدیک و کوچی خالی از بازار حرکت داده‌اند. چرا؟ برای این که عروس همه‌جا رو به سوی قبله حرکت کند و از برکت این حرکت بار سعادت و اقبال به خانه‌ی داماد بیاورد.

کسان داروغه چنان که رسم بوده به راه طناب کشیده‌اند و رسوم خواسته‌اند. بر سر مبلغ اختلاف شده، سودا به هم خورده و غوغا، به آن شدتی که مسافرین دیده‌اند، برپا گردیده است و بدین مناسبت هم صحبت از تطیّر، تقالّ و اعتقاد به سعد و نحس ایام و وحشت از کسوف و خسوف و آیات آسمان به میان می‌آید.

به علت تصادف با درویش دوره‌گرد که خرس سینه‌اش را هدف جفتک قرار داده، این مسئله مطرح می‌گردد که «اگر خر و درویش را به محکمه‌ی قاضی گیرند و به مرافعه‌ی برند، از این دو کدام مقصّرتر است».

سید محمد علی جمال زاده



سید محمد علی جمال زاده در سال ۱۲۷۰ ش. در اصفهان متولد شد. برای ادامه‌ی تحصیلات به بیروت رفت. پس از اتمام تحصیلات و با شروع جنگ جهانی اول به برلن رفت و با شخصیت‌هایی چون محمد قزوینی، ابراهیم پورداود، حسین کاظم زاده ایرانشهر و سید حسن تقی زاده آشنا شد. او فعالیت نویسندگی خود را با نوشتن داستان کوتاه «فارسی شکر است» شروع کرد. جمال زاده را پدر داستان نویسی جدید می‌دانند. در زیر قسمتی از «فارسی شکر است» را می‌خوانیم.

«فارسی شکر است»

هیچ جای دنیا تر و خشک را مثل ایران با هم نمی‌سوزانند. پس از پنج سال دریه‌دری و خون‌جگری هنوز چشمم در بالای صفه‌ی کشتی به خاک پاک ایران نیفتاده بود که آواز گیلکی کرجی‌بان‌های اتزلی به گوشم رسید که بالام جان، بالام جان، خوانان، مثل مورچه‌هایی که دور ملخ مرده‌ای را بگیرند دور کشتی را گرفته و بالای جان مسافرن شدند. ریش هر مسافری به چنگ چند پاروزن و کرجی‌بان و حمّال افتاد. ولی میان مسافرن کار من از همه زارتر بود. من بخت برگشته‌ی مادرمرده، مجال نشده بود کلاه‌لگنی فرنگیم را که از همان فرنگستان بر سرم مانده بود عوض کنم. یاروها ما را پسر حاجی و لقمه‌ی چربی فرض کرده و صاحب صاحب‌گویان دورمان کردند. ما مات و متحیر و انگشت به دهن سرگردان مانده بودیم که به چه بامبولی یخه‌مان را از چنگ این ایلغاربان خلاص کنیم که صف شکافته شد و دو نفر از مأمورین تذکره، که انگاری خود نکیر و منکر بودند، با چند نفر فراش سرخ‌پوش و شیر خورشید به کلاه با صورت‌های اخمو و عبوس و سیبل‌های چخماقی از بناگوش دررفته‌ای در مقابل ما مانند آینه‌ی دق حاضر گردیدند و همین که چشمشان به تذکره‌ی ما افتاد مثل این که خبر تیر خوردن شاه یا فرمان مطاع عزرائیل را به دستشان داده باشند یکه‌ای خوردند و بعد نگاهی به سراپای ما انداختند و بالاخره یکیشان گفت: چه‌طور؟ آیا شما ایرانی هستید؟ گفتم: ماشاءالله! عجب سؤالی می‌فرمایید. پس می‌خواهید کجایی باشم؟ البته که ایرانی هستم. اما خان نایب این حرف‌ها سرش نمی‌شد و به آن فراش‌ها حکم کرد که عجالاً «خان صاحب» را نگاه‌دارند

تا تحقیقات لازمه به عمل آید. خداوند هیچ کافری را گیر قوم فراش نیندازد. دیگر پیرت می‌داند که این پدر آمرزیده‌ها در یک آب خوردن چه بر سر ما آوردند. تنها چیزی که توانستیم از دستشان سالم بیرون بیاوریم، یکی کلاه فرنگیمان بود و دیگری ایمانمان که معلوم شد به هیچ کدام احتیاجی نداشتند... ما را در همان پشت گمرک‌خانه‌ی ساحل انزلی توی یک سولدونی تاریکی انداختند که شب اول قبر پیشش روز روشن بود و یک فوج عنکبوت در در و دیوارش پرده‌داری داشت. در را از پشت بستند و رفتند و ما را به خدا سپردند. (الح)

حکایت

تنی چند از بندگان محمود گفتند حسن میمندی را، که سلطان امروز تو را چه گفت در فلان مصلحت؟

گفت: بر شما هم پوشیده نباشد.

گفتند: آن‌چه با تو گوید به امثال ما گفتن روا ندارد.

گفت: به اعتماد آن‌که داند که نگویم پس چرا همی پرسید؟

گلستان

علی اکبر دهخدا

علی اکبر دهخدا در سال ۱۲۹۷ ه.ق. در تهران متولد شد. ده ساله بود که پدرش را از دست داد. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی سیاسی تهران به پایان رسانید و در سال ۱۳۲۱ ه.ق. به همراه وزیر مختار ایران در بالکان به وین رفت. زمانی که به ایران بازگشت نهضت مشروطه‌خواهی در کشور شروع شده بود. دهخدا در سال ۱۳۲۵ ه.ق. در روزنامه‌ی صوراسرافیل مطالبی طنزآمیز با امضای «دخو» و با عنوان «چرند و پرند» می‌نوشت. او پس از بسته شدن مجلس به استانبول رفت و از آن جا روانه‌ی سوئیس



شد. پس از فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان به ایران بازگشت و به عنوان نماینده‌ی مردم در دوره‌ی دوم مجلس انتخاب گردید. وی دوران جنگ جهانی اول را در چهارمحال و بختیاری گذراند و پس از آن دست از فعالیت‌های سیاسی شست و به ترتیب ریاست دفتر وزارت فرهنگ، ریاست تفتیش وزارت دادگستری، ریاست مدرسه‌ی سیاسی و دانشکده‌ی حقوق را عهده‌دار بود تا این که در جریان شهریور ۱۳۲۰ و کناره‌گیری رضاشاه، از ریاست عزل و به کار تحقیق و تألیف مشغول شد.

از مهم‌ترین تألیفات او «لغت‌نامه» است. لغت‌نامه‌ی دهخدا جامع فرهنگ‌های مهم فارسی و عربی است. می‌توان گفت این کتاب تنها لغت‌نامه نیست بلکه شرح حال رجال و نیز شرح اماکن را نیز شامل می‌شود.

از دیگر آثار دهخدا می‌توان به امثال و حکم و مجموعه‌ی اشعار او اشاره کرد. دهخدا در سال ۱۳۳۴ در تهران دارفانی را وداع گفت. در زیر نمونه‌ای از نثر او را از کتاب «چرند و پرند» می‌خوانیم.

...

آی کبلایی؛ دیشب عروسی رُقی من بود. باری، جات خالی بود. من پیرمرد را هم به زور و رو کشیدند توی مجلس. امّا روم به دیوار کبلایی، خدا نصیب هیچ خانه‌ای نکند. شب ساعت چهار، یک‌دفعه از خانه‌ی همسایه‌ها صدای شیون و غوغا بلند شد. عیال مشهدی رضاعلی به رحمت خدا رفته بود.

دل‌م برآش سوخت؛ برای این که هم جوان بود و هم چند تا اولاد صغیر داشت. من هر چند

محض این که زن‌ها بدشگونی نکنند، مطلب را پیچاندم و گفتم چیزی نیست؛ مشهدی رضاعلی زنش را کتک می‌زند و بچه‌هایش گریه می‌کنند. اما خودت می‌دانی که به خود آدم چه قدر تلخ می‌گذرد. درست تماشا کنید؛ خانه‌ی آدم عروسی، بزن بشکن، خانه‌ی دیوار به دیوار ماتم‌عزا! در هر حال من همین‌طور که توی مجلس نشسته بودم، نمی‌دانم از علت پیری یا محض این که شام دیر داده بودند یا برای این که خوابم دیر شده بود یا بلکه برای این هول و تکانی که خورده بودم، نمی‌دانم همین‌طور که نشسته بودم، کم‌کم یک ضعفی به من دست داد. مثل این که همه‌ی اوضاع را فراموش کرده‌ام و فکرم رفت توی نخ کارهای دنیا. ببینید همه‌ی کارهای دنیا همین‌طور است. یک جا جراحت، یک جا مرهم؛ یک جا شادی است، یک جا عزا؛ یک طرف زهر است، یک طرف عسل. واقعاً خوب گفته: «نیش و نوش و گل و خار و غم و شادی به هم‌اند»

....

خودآزمایی

- ۱- طالبوف در چه سالی و در کجا متولد شد؟
- ۲- دو اثر طالبوف را نام ببرید.
- ۳- متن کتاب را به نثر امروزی نوشته و در کلاس بخوانید.
- ۴- جمال‌زاده در کجا متولد شد؟
- ۵- در زمان جنگ جهانی دوم دهخدا در کجا زندگی می‌کرد؟
- ۶- جمله‌ی «به چه بامبولی یخه‌مان را از چنگ این ایلغاریان خلاص کنیم؟» یعنی چه؟
- ۷- دهخدا در چه سالی متولد شد؟
- ۸- او در کدام روزنامه مطلب می‌نوشت؟
- ۹- مهم‌ترین تألیف دهخدا چیست؟
- ۱۰- دهخدا در مجموعه‌ی چرندوپرند خود را به چه نامی معرفی می‌کرد؟

فهرست منابع

- ۱- آرن پور، یحیی؛ از صبا تا نیما
- ۲- ذوالفقاری، حسن؛ زبان و ادبیات فارسی عمومی
- ۳- قائم مقام فراهانی؛ منشآت
- ۴- کشاورز، کریم؛ هزار سال نثر پارسی
- ۵- همایی، جلال الدین؛ تاریخ ادبیات